

## جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی

هر که او بیدارتر پرسردتر

هر که او آگاه تر رخ زردتر

(مولانا)

در طی چهل و هشت سالی که از مرگ نابهنگام پروین اعتصامی گذشته است، گویا این نخستین باری است که گروهی از متخصصان ادبیات فارسی در انجمنی فراهم آمده اند تا شعر او را نقد و بررسی کنند.

صرف نظر از کیفیت قضاوت سخن شناسان حاضر در این مجمع، مردم ایران که پروین برای آنها و به زبان آنها شعر می سرود، دیری است که رأی خویش را در باب مقبول و محبوب بودن آثارش صادر کرده اند. دیوان پروین تا کنون ۹ بار بطبع رسیده و گزیده های آن نیز بارها منتشر گردیده است. هیچ شاعر دیگر ایران در این قرن از چنین موفقیتی برخوردار نبوده است. گویا پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد تنها شاعران قرن بیستم ایران باشند که اکثر اشعارشان دست کم به یک زبان غریبی ترجمه شده است.<sup>۱</sup> راز این جاذبه شعر پروین چیست؟ گفتار ذیل کوششی ناچیز است برای یافتن پاسخی به این پرسش، و در طی آن از تکرار مطالبی که پیش از این در مقالات دیگر آورده ام حتی الامکان احتراز شده است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

بدیهی است که یک اثر شعری هنگامی ارزش پایدار خواهد داشت که هم زیبا و هم نغز و پر معنی باشد یعنی دو شرط اساسی در آن رعایت شده باشد: یکی سبک سخن که باید فصیح و بلیغ و خوش آهنگ و روان باشد و اصول و شرایط آن را در کتب معانی و بیان آورده اند، و دیگر جوهر اندیشه ای که در چنین قالبی عرضه می گردد نه تنها متکی بر اصول عقل و معیارهای شرف و انسانیت بلکه نیز واجد تفکری جدید و الهام بخش کردار نیک و زندگانی پر

افتخار و سودمند باشد. هیچ شعری را که تنها به یکی از این دو جنبه پرداخته و از دیگری غفلت ورزیده باشد نمی توان شعری موفق نامید که خوانندگان آن را به رغبت بپذیرند و در طی روزگار هم پایدار بماند. با وجود این تنها در مواردی استثنائی شاعران توانسته اند میان این دو عنصر تعادلی در سطحی برتر از دسترس قریحه های متعارف بر قرار کنند، شمار گویندگانی که از عهده ایجاد هماهنگی میان لفظ و معنی در فراترین مرز کمال بر آمده اند در همه فرهنگها اندک است. هیچ شاعری فیلسوف نیست تا چه رسد به فیلسوفی بزرگ، و هرگز فیلسوفی بزرگ شاعر بزرگ زبان خود نبوده است. نیل به اوج کمال هم در زیبایی سخن و هم در عظمت اندیشه هرگز نصیب هیچ سخنوری و هیچ حکیمی نشده است. نه ابن سینا و غزالی شاعران بزرگی بوده اند و نه نظامی و سعدی حکمای نامدار. البته غرض این نیست که شعر برای نیل به کمال باید یا می تواند ظرف معانی فلسفی واقع شود، غرض تفکرات و عواطفی است که با هنر شعر و زبان و تخیلات خاص آن مناسبتی داشته باشد. شاعرانی مانند مولانا و حافظ که از این دو موهبت لطف سخن و عمق اندیشه بیشترین بهره را برده اند پایگاهشان در تمدن ایران و جهان والاتر از دیگران و یادشان جاویدان خواهد بود. هرچند درست است که ارزشهای فرهنگی لن یتغیر نیست و تأثیرات متقابل عناصر متشکل داخل یک فرهنگ ازسوی، و نفوذ اندیشه ها و معیارهای بیگانه از سوی دیگر، ناچار ارزشهای دیرین را تغییر داده از اعتبار آن می کاهد، این نیز هست که بعضی از معیارهای فکر و عمل یا پندار و کردار نماینده جوهر تجربه های کلی نوع انسان در زندگی و میراث مشترک میان همه جوامع متمدن است. هر قدر این اصول فنا ناپذیر جهانی بیشتر در عمق یک شعر رسوخ کرده باشد احتمال آن که سراینده آن شعر جایگاهی برتر در تاریخ ادبیات قوم خویش احراز کند قویتر خواهد بود. شاعرانی نظیر عنصری و انوری که تمام قریحه نیرومند شاعری خود را به بهای خواهشهای گذران و هوسهای واهی فدای خدمت شاهان و حامیان توانگر کردند بی آن که قوای خلاقه خویش را در داد و ستدی متقابل با منابع سرشار فرهنگ قوم خود بکار اندازند، نتوانسته اند مقام پر افتخاری در تاریخ ادبیات ایران احراز نمایند. در قصائد و قطعات امثال عنصری و معزی و ظهیر فاریابی جز پاره ای شواهد که به درد تحقیق تاریخی می خورد، و واژه ها و ترکیباتی احياناً کمیاب که در پژوهشهای زبانشناسی بکار می آید، و نیز مبلغی صنایع لفظی که در زمانهای گذشته خواستاران فراوان داشته است چیزی که باب دندان شعر دوستان روزگار ما باشد و خاطری را برانگیزد نمی توان یافت. در حقیقت این شاعران دریاری نفوذ خود را مدیون ادیبان سنتی هم ذوق و ناظران همانند خود هستند که در طی قرنهای چیره دستی ایشان را در استفاده از صنایع بدیعی و ساختن

چکامه های سرشار از انواع بازیهای لفظی ستوده اند و به یاری تذکره نویسان شهرت ایشان را بعنوان شاعرانی توانا پایدار کرده اند.

در میان همان طبقه از شاعران البته کسی هم چون خاقانی هست که دیوانش شاهد اعجاب انگیز ذهنی بسیار مقتدر و نادرالوجود است و مملو از اندیشه های بکر و تخیلات بدیع و توصیفات جاندار و برویات عواطف اصیل جانسوز و واکنشهای شدید نسبت به حوادث برونی و تأثرات ذهنی. ولی با وجود چنین قدرت کم نظیر قریحه، شعر خاقانی نظر به دشواری سبک و کثرت تعبیرات سنگین از يك سو و عدم توجه شاعر به معانی و مسائل مورد علاقه انبوه مردمان از سوی دیگر، نتوانسته است از مرز ادیبان لغت شناس و محققان تاریخ فراتر رود و در میان عامه طبقات مردم و حتی روشنفکران کتابخوان رخنه کند. از سوی دیگر صفت ساده و عامیانه بودن نه شعری را ارزشمند و نه بقای آن را تضمین می کند. شعری که به دلخواه توده های مردم سروده شده باشد نه حتماً ارزشی والا دارد و نه می توان گفت که پایدار خواهد ماند. زیرا وقتی انگیزه های سیاسی یا اجتماعی یا مذهبی که اثری را مقبول عوام کرده است تحوّل پذیرفت و از میان رفت آن اثر هم از سر زبانها خواهد افتاد. شاعرانی که دلهای مردم را تسخیر می کنند فقط هنگامی از نعمت بقا برخوردارند که کلامشان نه فقط دلنشین بلکه آراسته به اندیشه هایی وزین و ماندنی باشد.

\* \* \*

پروین اعتصامی در یکی از لحظه های بحرانی تاریخ ایران (۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی برابر با ۱۶ مارس ۱۹۰۷ میلادی) در خانواده ای با فرهنگ و پابند به سنتهای دیرین تولد و پرورش یافت. وی یکی از آخرین حلقه های سلسله دراز شعر سنتی فارسی است که با چهره آفسانه ای رودکی (متوفی در ۳۲۹/۹۴۰) آغاز می شود و اکنون پس از يك هزار و صد سال در مواجهه با هجوم نیازها و میزانهای زندگانی و دنیای امروز در خطر دگرگونی و زوال است و برای ادامه هستی خود دست و پا می زند. انقلاب مشروطه که جامعه ایران را از توده های مردمی بی جنب و جوش و ستم پذیر به ملتی پویا و بیدار و طلبگر مبدل می ساخت، در عین حال نهضتی زداینده بود که در ادبیات، مانند هر حوزه نفوذ دیگر، سنتهای کهنه را غریب کرد، بعضی را بی ارزش شمرد و بعضی دیگر را پایدار یا دست کم هماهنگ با معیارهای جدید آزادی و حرمت انسانی و شرافت فرهنگی تشخیص داد.

پدر پروین که خود مؤلف و ادیبی آزاده بود، با حلقه ای از افراد ممتاز آمیزش داشت که نام آورانی همچون دهخدا و محمد تقی بهار در زمره آنان بودند. در محافل ادبی این گروه

پروین نو جوان حضور می یافت و با خواندن اشعار خود مورد تشویق قرار می گرفت. قریحه های جوان دیگر نیز اذن شرکت در این دوره ها می یافتند و از جمله آنان یکی محمد حسین شهریار غزلسرای دو نسل بعد بود که در اواخر حیاتش خاطره این مجالس و شخص پروین را در شعری ساده به یادگار گذاشت.<sup>۱</sup>

باوجود چنین سابقه ای در جو سیاسی ایران، سرنوشت پروین اعتصامی تنفس در فضای آزاد نبود که بدو مجال اظهار صریح و بی پرده اندیشه هایش را بدهد. بیست سال دوران خلافت شاعرانه او دقیقاً همان بیست سال فرماتروایی رضا شاه بود که در طی آن حق آزادی سخن پایمال گشت. در این دوره سردمداران انقلاب مشروطیت یا با مقتضیات واقعیت سیاسی جدید هم رنگ شدند و با دولت جدید همکاری کردند، یا اگر به اصول دیرین خویش پایند و وفادار ماندند جبراً از صحنه سیاست و اجتماع کشور برکنار گشته گروهی خانه نشین شدند و گروهی کمتر یا به زندان رفتند یا مانند عشقی و مدرس و فرخی یزدی بقتل رسیدند. پروین که دختر جوانی گمنام و بظاهر بی اهمیت بود برای بیان مخالفت و اعتراض خود شیوه خاصی ابتکار کرد و در شعر خویش جهانی افسانه ای آفرید که در آن عناصر ستیزنده با یکدیگر رمز عوامل متنازع اخلاقی و اجتماعی و سیاسی کشور و زبان حال طبقات مظلوم و درمانده بودند. استفاده از سبک تشبیل خواه طبعاً با خصال درونگرایی و کناره جویی پروین مناسبت داشت و خواه وی آن را از روی ناچاری چون حیلۀ ای برای گریز از پنجه ستمگر قهار اختیار نمود، در هر حال برای وی سپری پنهان کننده بود، سپری از جانوران و اشیاء بیجان که بایست همه جا در تشبيلات و افسانه ها و مناظرات مشهورش زبان حال او باشند.

در شعر « نغمه صبح » که محتمل است مقارن شروع یا در نخستین سالهای سلطنت پهلوی سروده شده باشد، پروین به مرغ صبحگاهی که لابد رمز سرایندگان بامداد حکومت خاندان جدید است هشدار می دهد که در شور و شغف صبحگاه از وجود صیاد جان شکار غافل نماند:

آن گونه پسر که پسر نریزی	در دامن روزگسار سنگ است
بسیار مکن بلندخیسی	کافتادن نام نیک تنگ است
گر صلح کنی و گسر ستیزی	این نقش و نگار رسو و رنگ است
سر بنسپی و گسر گریزی	شاهین سپهر تیزچنگ است

صیاد زمانه جان شکار است<sup>۲</sup>

صرف نظر از خفقان حاکم بر جو سیاسی کشور، محیط اجتماعی ایران نیز در آن روزگار برای شکوفایی استعداد زنی جوان مانند پروین که با تربیتی سنتی بزرگ شده بود چندان

سازگاری نداشت. وی مدتی کوتاه در کالج امریکایی دختران تدریس کرد و چندی نیز به شغل کتابداری پرداخت ولی آداب اجتماعی چنان قید و بندی بر دست و پای او نهاده بود که نمی توانست به میل خویش زندگی کند و دوستان و آشنایان موافق خود را آزادانه برگزیند. ولی صرف نظر از وجود این محدودیتهای اجباری، ظاهراً پروین چندان مشتاق شغل اداری و معاشرتهای اجتماعی نبود. وی قدر قریحه سخن آفرین خود را می دانست و زندگانی در عالم احساسات و اندیشه ها و هنر شاعری خود را بر مشاغل بیحاصل دیگر ترجیح می داد. پروین شاعر آفریده شده بود و سرودن اشعار را ادای فریضه هستی خویش می شمرد. در مدت کمابیش بیست سال دوران شاعری، ۲۰۹ قصیده و قطعه و غزل و مثنوی و ۵ قطعه کوتاه دو و سه بیتی و ۱۱ تک بیت که جمعاً بالغ بر ۵۶۰۶ بیت می شود سرود و این رقم کما بیش برابر با تعداد ابیاتی است که حافظ در حدود پنجاه سال روزگار شاعری خود سروده است.

یکی از صفات مشخصه پروین که همچون امتیازی باید مؤکداً یاد شود همین آگاهی از رسالت شاعرانه و احتراز از صرف روزگار در امور دیگر و وقف حیات منحصرأ به ایفای وظیفه شاعری با سبکی کاملاً معین و اندیشه ها و عواطفی دقیقاً روشن است. دیوان پروین برخلاف بسیاری از مجموعه های اشعار دیگران، دفتر چکامه هایی غیر مرتبط و گاهگاهی و حسب حال گزیده و بیانگر واکنشهای آنی و متغیر نسبت به پاره ای حوادث گذران و تجربه های خصوصی نیست. البته غرض پیشنهاد این نظر نیست که پروین مانند شاعرانی نظیر نظامی و عطار قبلاً طرحی ریخته و آن را اجرا کرده است. اما منکر هم نمی توان شد که دیوان او مجموعه ای است یکپارچه با خصائص سبک شناسی هماهنگ و یک دست، و نماینده نوعی از تفکرات اخلاقی و اجتماعی متجانس و فاقد تناقضات آشکار و سازشهای مصلحت آمیز با شرایط زمانه. در حقیقت اشعار پروین را می توان بی رنجی و تکلفی بر حسب موضوع دسته بندی کرد و هر قسمت را زیر عنوانی مناسب گذاشت و بدین طریق کتابی شبیه به مثلاً بوستان سعدی تدوین نمود.

\* \* \*

پروین را نباید ملامت کرد که چرا میل خاطری به جریانهای تاریخی زمان خود نداشته و بندرت اشارتی صریح به محولات و حوادث مهم کشور در اشعار خود آورده است. سنجش پروین با شاعران و نویسندگان «متعهد» دوره سیاسی بعد که در شرایط مطلقاً متفاوتی می زیستند نابجاست. وقتی که شاعر رخصت اظهار نظر در پاره مشکلات و مسائل محیط خود را ندارد چگونه می توان از او توقع داشت که وظیفه یک وقایع نگار را بر عهده بگیرد و به ثبت و ضبط

اخبار قناعت کند و مانند گروهی از ناظران همزمان پروین و دورهء پس از او، مدیحه بسراید و ماده تاریخ برای اتمام عمارتی یا تولد فرزند کسی یا افتتاح کودکستانی و بیمارستانی یا ورود يك مهمان عالیقدر خارجی و نظائر این گونه پیشامدها بسازد؟ یا وجود روزنامه ها و مجلات بسیار و صنعت چاپ خوشبختانه دیگر نباید بیم آن را داشت که گزارش این وقایع از دفتر تاریخ فوت شود و نسلهای آینده از چنین افتخارات تاریخی بیخبر بمانند. شاعران بزرگ قدیم نیز تن به ادای چنین وظیفه ای نداده اند چنان که نمی توان شاهنامه و مثنوی مولانا و خمسه، نظامی و مثنویهای عطار و دیوان حافظ و حتی دیوان ناصر خسرو را آئینه جهان نمای عصر آن شاعران پنداشت.

با این همه پروین شاعری بیدار و هشیار بوده که با چشمان باز می نگریسته و با شهامت و جرأتی کم نظیر از هم رنگ شدن با جماعت تن زده و سر تسلیم در برابر فشار سیاسی فرو نیاورده و فریفته، رنگ و بوی و نقش و نگار ظاهری نشده است. چنان که می دانیم وی دعوت دربار را برای معلمی ملکه پهلوی نپذیرفت<sup>۱</sup> و این صداقت بسیار کمیاب اخلاقی را داشت که هرگز فریفته، جاذبه، مقامهای پر سود و مجللی که باسانی بدان دسترسی داشت نگشت.

\* \* \*

همراهی و هماوایی با توده های مردم و پشتیبانی هم از نیازهای واقعی و هم از هوسهای بیجایشان همیشه جاذب دلها و مورث محبوب بودن و «وجاهت» است. ولی هوسها ناپایدار و احتیاجات روزمرهء زندگی پیوسته متغیر و در نوسان است و شهرتی که وابسته به این گونه عوامل باشد طبعاً کاذب و زودگذر است. شهرت پروین و قبول عام او در میان مردم ایران از این گونه نیست و می توان گفت که بخاطر توجه به موضوعهای ارزنده تر زندگی که با مرور ایام دستخوش تبدیل نمی گردد دل بستگی روز افزون هموطنانش را نسبت به خویش جلب کرده است. از جمله امتیازات پروین همین تعلق او به مسائل بنیادین هستی آدمی است. محور تفکر او در بسیاری از اشعارش روح انسان و بقای آن، ایمان به وجود خداوند و اعتقاد به فضل و رحمت او، مسأله قضا و قدر و جبر و اختیار، معنی زندگی و لزوم پاک و بی گناه زیستن است. شعر پروین یاد مسائل بی جواب و کهنگی ناپذیری را که طی قرنهای هستهء مرکزی مباحث مابعدالطبیعه در شعر و فلسفه بوده است در ذهن خوانندگان نگاه می دارد. صدای او هماهنگ با عناصر متشکلهء فرهنگی کهنسال است که تأثیرات و دخالتها و منازعات و مبارزات بی پایان چند هزار سالهء خارجی نتوانسته است ارزشهای عرفانی و مذهبی آن را دستخوش زوال کند. عمق علاقه های معنوی و فکری، شعر پروین را از خطر سطحی بودن حفظ کرده و آن را

متجانس با آثار جاویدان ادبیات فارسی ساخته است.

\* \* \*

اما نباید پنداشت که غور پروین در موضوعات مجرد وی را همچون ساکسنان برج عاج از توجه به مشکلات اجتماعی کشور و نسل خویش یکسره غافل ساخته است. بر عکس، وی از نابسامانیهای سیاسی و مصائب اجتماعی ایران دقیقاً آگاه بوده و با شهامتی بیش از هر شاعر دیگر زمان خود از فساد دستگاه زورمندان و جور و آزار پادشاه انتقاد کرده است. هیچ شاعر فارسی زبان تا امروز مانند پروین نسبت به وضع رقت انگیز کودکان یتیم و بیوه زنان و پیران بی کس محتاج حساس نبوده است. وی عواطف انسان دوستی خود را در ضمن تمثیلات و حکایات کوچکی گنجانده و از این طریق ناله، غم و شکایت خود را مؤثرتر از سخن شاعران دیگر کرده است که در بیان همدردی خویش با بینوایان به تعبیرات کلی و مجرد و نصیحت در باب انسان دوستی قناعت کرده اند.

در شعر «گنج ایمن» پروین کودکی را که تاجی از گل بر سر نهاده بخنده آن را برتر از کلاه شاهان می خواند، مخاطب ساخته می گوید:

تورا بس است همین برتری که بر درتو	بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست
تو مال خلق خدارا نسکرده ای تاراج	غذا و آتشت از خون و اشک و آهی نیست
تورا فرشته بود رهنمون و شاهان را	بغیر اهرمن نفس پیرراهی نیست
طلا خدا و طمع مسلک و طریقت شر	جز آستانه، پندار سجده گاهی نیست
شهرد محکمه، پادشاه دیوان اند	ولی به محضر تو غیرحق گواهی نیست <sup>۲</sup>

و در شعر معروف «اشک یتیم» پادشاه را از زبان پیرزنی چنین وصف می کند:

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته ست	این گرگ سالهاست که باگله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک رهن است	آن پادشا که مال رعیت خورد گداست <sup>۳</sup>

در دو شعر «نامه به نوشیروان» و «شکایت پیرزن» پروین اعتراض خود را به ستمگری و ثروت اندوزی ناروای پادشاه صریحاً بیان کرده و او را از آه ستمدیدگان و نفرین شبانه آنها بر حذر داشته است.<sup>۴</sup>

انتقاد پروین محدود به ارباب قدرت و سیاست نیست و طبقات مردم را نیز که گرفتار جهل و بیخبری و بسیاری از بیماریهای اخلاق عمومی همچون کاهلی و حرص و پول پرستی و دروغ و ریا و آلودگی به خرافات هستند در بر می گیرد.

پروین اعتصامی در فطرت انسانی تندخو و پرخاشگر نیست و در انتقاد از زشتیها و بدکرداریها نیز لحن گفتار او بندرت خشونت آمیز و انتقامجویانه است. یکی از این موارد کمیاب در شعر « مناظره » است میان دو قطره خون که یکی از دست تاجوری و دیگری از پای خارکنی بر زمین چکیده است. قطرهء خون تاجورخواهان دوستی و یگانگی است و می گوید که ما هر دو از يك چشمه ایم ،

هزار قطرهء خون در پیاله يك رنگند      تفاوت رنگ و شریان نمی کند اثری  
زما دو قطرهء کرچک چه کار خواهد خاست      بیا شریم یکی قطرهء بزرگتری  
قطرهء خون خارکن این دعوت را با خشم رد کرده به پاسخ می گوید:

به خنده گفت میان من و تو فرق بسی است      تویی زدست شهی من ز پای کارگری  
برای مهرهی و انحسآد با چسو منی      خوش است اشک یتیمی و خون رنجبری  
تورا به مطبخ شه پخته شد همیشه طعام      مرا به آتش آهسی و آب چشم تری  
تو از فروغ می تاب سرخ رنگ شدی      من از نکوهش خاری و سوزش جگری

این سخنان اگر چند با ملایمت معهود و لحن آشتی آمیز پروین ناسازگار است، لاقابل منطقی دارد که علت جدایی و اختلاف را توضیح می دهد، اما دنبالهء ابیات آن جا که پروین به داوری میان طرفین مناظره پرداخته و تاجور را بیرحمانه محکوم ساخته است نمودار غضبی غیر معهود است:

ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد      اگر به شوق رهایی زنند بال و پری  
یتیم و پیره زن این قدر خون دل نخورند      اگر به خانه غارتگری فتد شرری  
به حکم ناحق هر سفله خلق را نکشند      اگر ز قتل پدر پرشی کند پسری  
درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت      اگر که دست مجازات می زدش تبری  
سپهر پسر نمی دوخت جامهء بیداد      اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری  
اگر که بدمنشی را کشند بر سر دار      به جای او نشیند به زور از او بتری

چنین داوری خشم آلوده ای از زیان پروین در حقیقت واکنش تلخ و نومیدانهء يك انسان مردمی دوست و حساس است که کاسهء صبرش لبریز شده و خود را در برابر قدرت حاکم بر جامعه ناتوان و دست بسته و مرهم لطف و رأفت را بی اثر می بیند. پروین اگر خود تنها يك وجب در گل فرو رفته بود لجن آلودگان بدمنش را بر سر دار نمی خواست.

با ظلم و پلیدیهای رایج می توان و باید مبارزه کرد و ریشهء رنجهایی را که مسئول آن خود آدمی است می توان و باید از جامعه درآورد. تاریخ عالم نبرد بین یسزدان و اهریمن است و باید ادامه یابد. احساس ناتوانی در برابر جهانی پر از رنج و بیداد شاعری نرم خو و پرعاطفه



مانند پروین را ناچارگرفتار اندوهی ژرف می کند، ولی برای این رنجها، ولو نه در عمل، دارویی هست. اما درد جانکاه بی درمان دیگری هست که برای آن تسلاهی نمی توان یافت و آن را می توان غم فلسفی و منبعث از بن بست حیات انسان خواند. رباعیات خیام ناله این درد است یا به تعبیر هدایت «زخمهایی .. که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد».

پروین درد واقعیت تلخ هستی انسان را گاهی در تمثیلاتی که نمایانگر قاعده گون و فساد عالم طبیعت و تصرف در آن بیرون از حیظه قدرت و اختیار آدمی است شرح می دهد. در پایان بسیاری از این گونه تمثیلات غم انگیز وی خواننده را البته به جنبش و کوشش تشویق می کند، ولی در متن خود قصه ها و مناظرات ملاحظاتی او چنان تلخ و نومیدانه است که این نتیجه گیریهای حکیمانه بیشتر حکم تلقین به نفس یا داروی بیهوشی را می یابد و بی شباهت به تسلیت گویی مشایعان در پایان مراسم کفن و دفن نیست. چند بیت ذیل نمونه ای از اشعاری است که در آن پروین این یأس فلسفی را به زبان آورده است.

حاصل هستی بیسپرده ما      آه سردی است که نامش نفس است<sup>۱۱</sup>

\*

چرخ و انجم هستی ما می برند      ما نمسی بینیم و ما را می برند ...  
کاش روزی زین ره دور و دراز      بسازگشتن می توانستیم بساز  
کاش آن فرصت که پیش از ما شتافت      می توانستیم آن را بساز یافت<sup>۱۲</sup>

\*

همه سیاح وادی عدمیم      منعم و بینوا و سفله و راد  
سبیل سخت است و پرتگاه مخوف      پایه بست است و خانه بی بنیاد  
چند دل خوش کنی به هفته و ماه      چسند گسویی ز آذر و خرداد  
که در این بحر فتنه غرق نگشتی؟      که در این چاه ژرف پا ننهاد؟  
این معما به فکر گفته نشد      قفل این راز را کسی نگشاد<sup>۱۳</sup>

در همین دو روزه حیات هم دست تقدیر سرنوشت ما را معین کرده است و بقول حافظ  
جام می و خون دل هر يك به کسی دادند      دردایسره قسمت اوضاع چنین باشد  
نمونه های این اندیشه جبر و بیچارگی انسان را در دهها شعر پروین می توان دید:  
مرا جز اشك حسرت ژاله ای نیست      بجز خونابه دل لاله ای نیست  
چه سود از جستن و گردن کشیدن      چمن را از شکاف و رخنه دیدن ...  
چه خواهم خورد غیر از دانه دام؟      چه خواهم بود جز تیره سرانجام؟ ...

چه خواهم برد زی یاران ره آورد؟  
پرم کنندند و عسریانی پسرم شد<sup>۱۶</sup>

چه گرد آورده ام جز محنت و درد؟  
در و پیام قفس بسام و درم شد

\*

کس دم نمی زند که صراب است یا خطاست  
از ما و فکر ما فلک پیر را غناست<sup>۱۷</sup>

فرمانده سپهر چو حکمی نوشت و داد  
مارا برای مشورت این جا نخوانده اند

\*

گر عاقلی مخند به افتاده، زینهار  
بیسپرده بود زحمت امید و انتظار<sup>۱۸</sup>

مارا فکنده اند، نه خویش او فتاده ایم  
گردون بسوی گوشه نشینان نظر نکرد

\*

به میل گر نشینی به جبر بنشانند  
مبساشران قضا می زنند و می رانند<sup>۱۹</sup>

به کاخ دهر که گه شیون است و گه شادی  
تورا بر اوج بلندی مرا سوی پستی

\*

به دست هیچ کس ای دوست اختیاری نیست  
کدام باغ که يك روزشوره زاری نیست؟  
که پیش باد قضا خاک رهگذاری نیست؟<sup>۱۸</sup>

هر آنچه می کند ایام می کند با ما  
کدام شاخه که دست حوادثش نشکست  
کدام قصر دل افروز و پایسه محکم

این صیغهء حزن و نومیدی در اشعار و تشبيلات غنایی و غزلهای پروین نیز نفوذ کرده است و نتیجه آن گاهی اثری زیبا و دردناک است که با تار و پود یأس خیام و حال و هوای عاشقانه، زنی نازکدل یافته شده است:

که رازی که گویم به بلبل بگویی  
بسه خاک ار درانتد غبارش بشویی  
که فردا بیایی و ما را بیویی  
نیایی مرا گرچه عمری بجویی  
بسه امید من هرگز این ره نپویی  
چو پژمرده گشتی تو دیگر نروی<sup>۲۰</sup>

به آب روان گفتم گل کز تو خواهم  
پیام ار فرستد پیسامش بیاری  
بگسویی که مارا بود دیده بر ره  
بگفتا به جوی آب رفته نیاید  
پیامی که داری به پیک دگر ده  
من از جوی چون بگذرم بر نگردم

درتشبیل «بنفشه»، وجدان مرگ با درک وحشت انگیز گور در هم آمیخته و به سخن پروین ترکیبی از لحن خیام و رودکی بخشیده است:

که بیگه از چمن آزد و زود روی نهفت  
چرا که زود فسرد آن گلی که زود شکفت

بنفشه صبحدم افسرد و باغبان گفتش  
جواب داد که ما زود رفتنی بودیم

کنون شکسته و هنگام شام خاک رهم  
به جرم يك دو صباحی نشستن اندر باغ  
تو خود مرا سحر از طرف باغ خواهی رفت  
هزار قرن در آغوش خاک باید خفت<sup>۲</sup>

\* \* \*

پروین هم، مانند دیگر متفکران و شاعران گذشته و حال که گرفتار این اندوه فلسفی بوده اند، در عمل از اندیشه بدبینی خود به این نتیجه نرسیده است که باید تسلیم قضا و قدر گشت و از سعی و عمل باز ایستاد. چنین حکمی را حتی بتقریب در تمام دیوان پروین در يك بیت هم نمی توان یافت. بعید نیست که تنهایی پروین در زندگی شخصی بیش از حد معمول او را به این تلخکامی سوق داده بوده است. اما درمانی که او برای این درد بی امان تجویز می کند تسلیم مطلق نیست. خصال شخصی او و شرایط محیط خانواده که تا پایان عمر در آن می زیست، با گذران بیحاصل زندگی سازگاری نداشت.

برای گریز از این غم بی فرجام پروین دو راه اختیار کرده است: کار و ایمان. در نظر او کار مانند حرکت، قانون عالم هستی و یگانه راه مقاومت با رکود و پوسیدن و مردن است. موضوع اساسی بسیاری از اشعار پروین تماماً یا قسمناً کار و کوشش است. هیچ شاعر دیگر ایران به اندازه او در باره کار و ثمر بخشی آن سخن نگفته است. مثنوی «جولای خدا» که در وصف وستایش پشت کار عنکبوت سروده شده معروف است.<sup>۳</sup> از دیوان او می توان گلچینی خواندنی و زیبا از قصه ها و مناظرات و تک بیتها در ستایش سعی و عمل فراهم آورد. در نمونه ذیل پروین از روش آفرینش سخن رانده و همبستگی اعضا را در کل طبیعت نشان داده است. گفتگویی است میان دلو که گمان می کند به سعی اوست که مردم سیراب و گلشن سبز و خرم می شود، و طناب که برآشفته می گوید:

نه از سعی و رنج تو، کز زحمت ماست  
و پاسخ دهقان به هردو که:  
اگر چسپر گل را بود رنگ و تنابی

اگر دست و بازو نکوشد، شما را  
چه رأی خطا و چه فکر صوابی  
و به دنبال این مناظره پروین رشتهء کلام را ادامه می دهد:

ز بساران تنها چمن گل نیارد  
بیاید نسیم خوش و آفتابی  
به هر جا چراغی است روغنش باید  
بود کنار هر کارگر را حسابی  
اگر خون نگردهد نماسد و رسیدی  
اگر گل نروید نباشد گلابی  
یکی کشت تاك و یکی چید انگور  
یکی ساخت زان سرکه ای یا شرابی  
به کوه ار نمی تافت خورشید تابان  
به معدن نمی بود لعل خوشابی

نشستند بسیار شب خار و لبلب  
برای خوشیهای فصل بهاران  
ز آهو دل از مطبخی دست سوزد  
بسی کارگر باید و کار، پروین  
که تا غنچه ای در چمن کرد خوابی  
خزان و زمستان کنند انقلابی  
که تا گردد آماده روزی کبابی  
در آسادی هر زمین خسرابی"

\* \* \*

اما کار در حقیقت دستور زندگی و داروی فراموشی یا تسلیم به نظام این جهان متحرک است و بتهایی اطمینان قلب نمی بخشد و پاسخگوی پرسش انسان در باب راز آفرینش و هستی و مرگ نیست. داروی این درد جانکاه به عقیده پروین ایمان است. ایمان یعنی درک روحانی حقیقت الهی و توکل مطلق بدان، بر خلاف سعی و عمل واقعیتی ساده و انکار ناپذیر و روشی عملی برای بهتر زیستن نیست. حالتی است متعلق به قلب و ذهن که تحصیل آن منوط به تجمع شرایط و مقدمات روحی و فکری پیچیده و استمرار یا ثبات آن بسته به صدها تارهای نازک و لرزان اندیشه ها و وساوس و آرزوهاست. در عین حال ایمان را باید موهبتی دانست که ساده ترین دلها سهلتر و زودتر بدان نائل می شوند در حالی که حصول آن در حیز تعقل برای کسانی که از بساطت فطری بی بهره و در عوض از نعمت قدرت تفکر و استدلال برخوردارند مستلزم تقلایی سخت و پایان ناپذیر است. عرفا که از مخاطرات طریق دل آگاه اند پیوسته دعا می کنند که با ایمان از این جهان بروند زیرا يك آن غفلت یا ضعف را کافی می دانند که پیر خدا پرستی را از قلّه ایمان به درّه شك ساقط کند. انسانهایی که به مرحله ای از یقین می رسند که ایمان در ذاتشان حکم طبیعت ثانوی را می یابد بسیار کمیاب اند. گمان نمی رود که پروین از جمله این برگزیدگان نادرالوجود بوده است ولو آن که به شهادت دیوانش ایمان را کیمیای سعادت می دانسته و خدا را تنها طبیب جمیع علتها" و گل بی علت و عیب" خوانده و گفته است:

این سخن پروین نه از روی هوی ست      هرکجا نوری است ز اتوار خدا ست

ظاهراً پروین از این نظر بی آن که راه عرفان را پیموده باشد، همانند عطار است که به شهادت مصیبت نامه اش عمری در کشاکش میان شك و یقین نوسانی دردناک داشته است، در حالی که نویسنده همزمان پروین، صادق هدایت، تابع دید فلسفی شاعر دیگری از همان روزگار قدیم بوده و در بن بست صداقت خویش در مانده و راه گریزی جز خودکشی نیافته است. باید افزود که ایمان نهفته ترین راز دل است و چه بسا کسانی از تظاهر به ایمان حذر می کنند و حتی به کفر تفاخر می ورزند ولی تا آگاهانه مایه ای از این اکسیر در سویدای قلبشان نهفته است. تا آن جا که اعتراف به ایمان را می توان گواه وجود ایمان در قلب کسی شمرده، باید پذیرفت که پروین

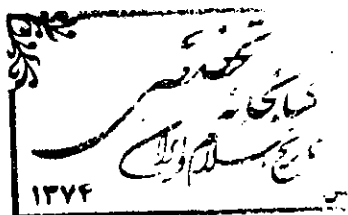
معتقد به وجود خداوند بوده است و نمونه هایی که قبلاً نقل گردید و بسیاری از حکایات و اشارات دیگر موجود در دیوان گواه بر این است که در لحظه های نومیدی و تنهایی مطلق، ایمان پناهگاه نهایی او بوده است.

\* \* \*

دین در سراسر تاریخ شعر فارسی اکثراً سهمی بیشتر از دیگر عناصر فکری داشته است. از چند شاعر استثنائی که بگذریم، همه گویندگان ایران از کسانی مروزی (متولد ۹۵۳/۳۴۱) تا ملک الشعراء بهار (۱۹۵۱/۱۳۳۰) بارها قصائد و قطعاتی در شرح ارادت و اخلاص خود نسبت به رسول الله و آل او و اسلام و نیز خلفای راشدین سروده اند. در دیوان پروین اعتصامی از این گونه اشعار مذهبی خبری نیست. باید گفت که پروین بعنوان شاعر سرگرم تصنیف انسانه ها و مناظرات و درگیر مسائل و مباحث جدید روزگار خویش بوده است. وی مانند اکثر شاعران و نویسندگان این عهد و عصر، فرزند زمانه خویش بوده که دفتر تحصیلات دینی مکتبهای قدیم را بسته و با شوق و ذوق به آموختن دانشهای جدید غربی روی آورده است. مجله بهار که اعتصام الملك پدر پروین منتشر می کرد پنجره ای بود بسوی آفاق غرب و در آن از مباحث فقه و تفسیر و حدیث نشانی نبود بلکه ترجمه هایی از ادبیات مغرب زمین و مقالاتی در شرح علوم و اختراعات و روشهای زندگانی نوین عرضه می داشت. کالج دخترانه امریکایی هم که پروین در ۱۹۲۴/۱۳۰۳ از آن جا فارغ التحصیل شد مسلماً درسی و برنامه ای که علاقه مندی به میراث مذهبی را تقویت کند نداشت. پروین دختر نخستین نسل ایران پس از انقلاب مشروطه و لهذا پرورده فضایی بود که در آن امواج تحولات و تنشهای سیاسی و اجتماعی بر هر پدیده فکری و معنوی دیگر تسلط داشت. از این رو جای تعجب نیست که در دیوان پروین اشاره ای به مآثر و سنن مذهبی نمی توان یافت و البته این سکوت ابداً کمترین دلالتی بر سستی ایمان شاعر ندارد.

\* \* \*

به هر تقدیر، یکی از امتیازات دل انگیز منش مذهبی پروین اعتصامی که در شعر او جلوه گر گشته، عدم تام و تمام غده تعصب است که هرگاه بر پیکر اندیشه و اعتقادی رشد کرد حقیقت را مسخ و ریشه انسانیت را خشک و ایمان را به جهل و شرف و راستی را به دروغ و ریا و رذالت مبدل می کند. پیام دوستی و تسامح در شعر پروین شامل همه انسانهاست و هیچ گروه غیر مسلمان را مستثنی نمی سازد. این خصلت ستودنی را از این نظر باید امتیازی برای پروین دانست که خلاف آن مع الاسف در آثار ادب فارسی نادر نیست و شواهد وافری برای آن



می توان ارائه داد. نه تنها در روزگاری که حقیقت کالای انحصاری يك مذهب و ملت شمرده می شد، بلکه دریغ که در این عصر روشنفکری نیز ادبیات ما هنوز لکهء تعصب دینی و عوارض تنگین آن یعنی تهمت و دروغ و کینه ورزی را از اوراق خود نشسته است. نمونه هایی از این عارضه، عوام پسندانه را برخی از دانشمندان در گلستان شیخ اجل سعدی نشان داده اند<sup>۷۷</sup> که من نیز به اشاره ای از آن می گذرم، ولی قبلاً می گویم که در مورد خاص سعدی وجود این گونه خاها در هفت قرن گلستان معنی او را خوار نکرده و ذره ای از نفوذ جادویی او در دلها نکاسته است. بیت معروف: گر آب چاه نصرانی نه پاک است - جهود مرده می شویم چه باک است،<sup>۷۸</sup> آن قدر توهین آمیز و نارواست که به عقیده من آن را تنها بعنوان نوعی هزل که غالباً چاشنی سخن سعدی است، تحمل می توان کرد و آورده نگشت. در دیوان پروین اعتصامی از این گونه نیشهای زهر آلود حتی خفیفتر و پوشیده تر، اثری نیست. شعر او نغمه مهر و صلحجویی و مبلغ حرمت و عزت انسانی صرف نظر از رنگ چهره و منزلت اجتماعی و وابستگیهای مذهبی است. همچنین بر خلاف ناصر خسرو که گاه و بیگاه بر سنیان و سه خلیفه اول و ائمه مذاهب اربعه فقه می تازد و بی هیچ مجامله و تعارفی توده های مردم را «خر» می خواند،<sup>۷۹</sup> پروین بی آن که طریق چاپلوسی اختیار کرده باشد، صرفاً باقتضای طبع فروتن و مؤدب خویش نسبت به جمیع شخصیتهای گوناگونی که در اشعارش ظاهر می شوند همدلی و همدردی نشان می دهد. وی هرچند که در مناظره های خود در حقیقت حکم شطرنج بازی تنها را دارد که خود مهره های هر دو جانب را حرکت می دهد، ما تماشاگران این بازیها ناظر روش ذهنی او هستیم و شاهدیم که همیشه به هر دو طرف مجال استدلال و دفاع از موضع خود را می دهد بی آن که هرگز جانب فروتن را «خر» بخواند و تکفیر کند و مستحق توهین بشناسد.

\* \* \*

دو سبب متفاوت دیگر باعث شده است که گروهی از شاعران ایران گهگاه معرض خرده گیری و احیاناً هتک حرمت سخن سنجان واقع شوند: یکی استفاده از حکایات قبیح و واژه های مستهجن، دوم اظهار اندرزهایی که با قاطعیت احکام اخلاقی مبیانت دارد. و پروین از این هر دو عیب نیز مبری است.

در توضیح مطلب باید گفت که بسیاری از شاعران ما، حتی اکابر آنان نظیر رومی و سعدی از نقل حکایات و عبارات زشت پرهیز نکرده اند. ولی اگر از این ممر به ادب فارسی و خوانندگان آن زبانی می رسیده، آن زبان لااقل به عقیده خود شاعران چندان قابل اعتنا نبوده است که ایشان را از این شیوه منصرف سازد. نقل این گونه حکایات هزل آمیز غالباً نوعی

چاشنی مباحث خشک و ملال آور است که مردم به رغبت نمی خوانند و حکیمانی خردمند و دانا چون مولانا وسعدی از این نکته روانشناسی هدفی مهمتر از صرف شوخ گویی و تفریح خاطر داشته اند.<sup>۲۸</sup> به هر حال دست کم آن دو شاعر بزرگ با وجود استفاده از این الفاظ و روایات هرگز نفوذ عمیق معنوی خود را در میان توده های مردم از دست نداده اند و کسی بخصوص مولانا را حتی يك پله از نردبان مقام آسمانیش پایین نیاورده است. گروه دیگری از شاعران ما، هم از خیل عارفان و هم از قصیده سرايان درباری نیز در این شیوه عیبی نمی دیده اند. عبید زاکانی شاعر طنز سرای استثنائی زبان فارسی است که عالماً عامداً این روش رکیک گویی را برای انتقاد از اوضاع سیاسی و مذهبی روزگار خویش و دریدن پرده های مفاسد و مکاره اخلاقی طبقات اشراف اختیار کرده است. در زمانهای اخیر یغمای جندقی زبان شعر خود را تا جایی آلوده به الفاظ رکیک و دشنامهای وقیح بی ثمر کرده است که دشوار می توان او را در صف شاعران محبوب ایران بشمار آورد. از ایرج شیرین سخن هم باید یاد کرد که بیشتر در نتیجه همین سبک و استفاده از همین دست الفاظ و قصه ها، البته با هدفهای اجتماعی مشخص است که شهرت و محبوبیتی کم نظیر یافته است.<sup>۲۹</sup>

ایراد دوم که معطوف به معنی و جوهر سخن است نه الفاظ آن، دارای عمقی بیشتر است زیرا آموزشهای ناپسندی بر آن مترتب است که خواننده نا آگاه و توده های سلیم دلان را گمراه می کند. هدف این انتقاد بعضی قصه ها و بویژه اندرزهای قصارگونه است که در ذهن خوانندگان فارسی زبان طی نسلهای متوالی جاگیر شده و اثری نامطلوب در اخلاق عمومی داشته است.<sup>۳۰</sup> در میان این دسته منتقدان باید بویژه از دانشمند فقید احمد کسروی نام برد که آثار سعدی و رومی و حافظ و بسیاری دیگر را بدآموزی می خواند و آنها را لایق سوختن می دانست. مخالفان کسروی هم که بارها در مقالات خود بر روش پاکدینانه او در نقد ادبی تاخته و بدان پاسخ نوشته اند البته بر آنچه از نظر اخلاق انسانی واقعاً نارواست مهر قبول نزنده اند.

شعر پروین اعتصامی را شاید بتوان فاقد طبعیت و شوخ گویی و از حیث طنز و طعن ادبی ضعیف دانست و بر او خرده گرفت که قادر نیست حتی تبسمی بر لبهای خوانندگان خود ظاهر کند. ولی کسی نخواهد توانست وی را به گناه هرزه گویی و بدآموزی سرزنش کند و مطالعه دیوانش را زبان آور بخواند. زبان پروین آینه وار نمایانگر ذهن پاک بانویی منزّه از آلودگیهای پندار است که هرگز در گفتار هم به دام ابتذال و لودگی نیفتاده است.

برای شناخت شخصیت پروین اعتصامی نظری اجمالی به کیفیت داوری او در باره شعر خودش و مقایسه آن با خود ستاییهای معمول دیگر شاعران نیز بی ثمر نیست. بحث در گذشته های این سنت خارج از موضوع گفتار و محتاج فرصتی بیش از حوصله این مقاله است. مختصر مطلب این است که اکثر شاعران از قدیم تا امروز گاهی با دوای و علل متفاوت شعر خود را با الفاظ و تعبیراتی ستوده اند که گاهی بجا و در خور پایگاه بلندشان در سخنرایی است و گاهی نیز به لاف و کزاف مدعیان کم مقدار نزدیکتر است. هدف شاعر از بالیدن به قریحه خود یا دفاع در برابر مخالفان و رقیبان حسود بوده است یا تقلایی برای فرار از گمنامی و تقرّب به دربار حکام و استفاده از صله های آنان. و اگر معلّمان حکمت و اخلاق مانند ناصر خسرو و سنائی هم از این ابراز غرور روگردان نشده اند شاید بدین سبب بوده که خواسته اند مقام بلند ادبی خویش را پشتوانه، مرام مذهبی و حکمی که در رواجش می کوشیده اند قرار دهند. با شیوع روح تصوف که ذاتاً با تفاخر و خود پسندی در حکم آب و آتش است، خودستایی شاعران از رونق افتاد گرچه از میان ترفّت و بعنوان سنتی ادبی ادامه یافت. و حتی عارفی صادق و افتاده چون فریدالدین عطار که مصیبت نامه اش شرح پر سوز و گداز سیر وسلوک معنوی اوست، پایه سخن خود را بر تر از عرش شمرده است:

سخن گر برتر از عرش مجید است	فسو تر پایه شعر فرید است...
قیامت تیره خواهد گشت خورشید	ولسی روشن بود این شعر جاوید
که تا در خلد حوران دل افروز	به لحن عشق می خوانند هر روز

غزلسرایان دوره مغول و تیموری نیز با وجود تغییر کلی وضع دربارها که دیگر عملاً چندان سودی برای مفاخرات شاعران باقی نگذاشته بود، از سر این سنت نگذشتند و آن را بصورت عبارت یا تعبیری کوتاه درآوردند که معمولاً در يك یا دو مصرع نهایی غزل می گنجانند، و این شیوه سر مشق غزلسرایان قرنهای بعد گشت و تا نزدیک به روزگار ما ادامه یافت. در میان شاعران همزمان پروین اعتصامی، ملك الشعراء بهار و حمیدی شیرازی را باید دو استاد ممتاز سخن شمرد که به قدرت شاعری خود بالیده و این سنت دیرین را زنده نگاهداشته اند. باید افزود که به شعر خود بالیدن اگرچه با صفت تواضع سازگار و بخصوص در روزگار ما چندان خوش آیند نیست، به خودی خود ناپسند و زننده هم محسوب نمی گردد و چه بسا که دلیل بر صداقت احساس گریخته و اجتناب او از تظاهر به شکسته نفسیهای ریایی است.

شخصیت پروین اعتصامی، تا حدی که در دیوانش شناخته می شود، با شهرت و جاه و تفاخر نمی سازد و طالب تحلیل و تکریم عمومی نیست و در پناه آزر ذاتی و شیفگی صمیمانه



به ارزشهای معنوی از ستایشها و قدرشناسیهای رسمی گریزان است. وی نه تنها دعوت دربار را برای معلمی ملکه دربار پهلوی نپذیرفت و همچنین از قبول نشان درجه سوم افتخار وزارت معارف امتناع ورزید<sup>۳</sup> که این هردو را ممکن است ناشی از مخالفت وی با رژیم حکومت روز شمرد، بلکه حتی بکوشش دانشمند هندی پروفیسور محمد اسحق، مؤلف کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر (۲ جلد، دهلی ۱۹۳۳-۱۹۳۷) که شائق ملاقات او در طهران بود پاسخ رد داد،<sup>۴</sup> و يك مؤلف امریکایی که در ۱۹۲۶ از وی دیدن کرد می نویسد که پروین «فوق العاده کمرو بود... در کم نور ترین گوشه اطاق نشسته بود و در تمام يك ساعت ونیم که من حضور داشتم چهره خود را زیر حجاب پوشانده بود، و وقتی برای خداحافظی با او دست دادم از وحشت نزدیک بود هلاک شود».<sup>۵</sup> دیوان پروین اعتصامی جلوه گاه منش خاص اوست که گاهی در هیأت عنصری مظلوم و فروتن در این آینه ظاهر شده است. وی هرگز صریحاً زبان به ستایش خود نگشوده است. تنها در يك شعر است که ذکری از دیوان خود نموده و با خضوعی که سر به اظهار نیستی می زند، چکامه و سخن خود را به صفر تشبیه کرده است. تاریخ نظم این قطعه سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ است و پروین در آن نخستین چاپ دیوان را بعنوان «هدیه فکر و شعر» به پدرش تقدیم کرده و ضمناً گفته است:

چکامه و سخن من به صفر می مانست	کسه در برابر اعناده در شماری بود..
غبار شوق من از نور خور ندید چه غم	همین بس است که بر عرصه اش غباری بود..
نبود در خور اریاب فضل گفته، من	در این صحیفه ناچیز یادگاری بود <sup>۶</sup> ..

در این قطعه که بنا به اراده پروین در زمان زندگی او چاپ شده است نشانی از خودپسندی نیست و شعر در حقیقت بیشتر به عذرخواهی شبیه است و می گوید که شوق من به سرودن شعر ذره غباری است و در خور اریاب فضل نیست. فقط در قطعه ای که برای سنگ مزار خود ساخته یعنی می خواسته است بعد از مرگش دیده شود، و نسخه آن را بعد از وفات او در میان اوراقش یافته اند، یعنی شاعر در زمان زندگی آن را به کسی نشان نداده بوده است، خویشان را «اختر چرخ ادب» نامیده و سخن خود را با عبارت «هرچه خواهی شیرین» وصف کرده است:

این که خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید	تا بخواهی سخنش شیرین است <sup>۷</sup>

\* \* \*

اما داوری سخن شناسان در باره شعر پروین از همان آغاز یعنی وقتی که نخستین چاپ دیوان او در ۱۳۱۴ منتشر گردید همواره آمیخته به تحسین و اعجاب بوده است. اندکی پس از

وصول يك نسخه ديوان، محمد قزوینی با اظهار شگفتی از ظهور «يك چنین ملكة النساء الشعراء»، چکامه های او را «در درجه اول از فصاحت و سلاست و متانت که لفظاً و معنی و مضموناً و فکرآ با بهترین قصاید اساتید و مخصوصاً ناصر خسرو... دم برابری می زند» دانسته می نویسد «موضوع تعجب جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ کلام در قالب معهود متداول بین فحول اساتید قدما و به همان طرز و اسلوب معمول بین ایشان...»<sup>۳۸</sup>.

علامه خوش ذوق دهخدا پروین را «در سلاست و متانت شعر همرتبه استادان قدیم نظم» شمرد.<sup>۳۹</sup> سرور شاعران این قرن محمد تقی بهار تقریظ مفصلی بر دیوان او نگاشت و از جمله گفت که «در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده اند که مایه حیرت اند جای تعجب نیست. اما تا کنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طیّ مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.»<sup>۴۰</sup> دیگر از دانشمندان آن ایام استاد سعید نفیسی می نویسد که پروین «... طبع بسیار بلند توانایی داشته و تقریباً همه جا هرچه می خواسته است می توانسته است بگوید و وزن و قایمه به هیچ وجه طبع او را محدود نمی کرده و مانع از ادای مقصودش نمی شده است. روانی که در شعر او هست یکی از مظاهر بسیار برجسته طبع اوست و رو بهمرفته اشعار پیچیده، مغلق و گره خورده در سراسر سخنان او بسیار کم است و اگر هست بیشتر در قصاید اوست...»<sup>۴۱</sup> از ادبای نسل معاصر نیز هر کس که از او یاد کرده قدرت قریحه و سبک سخنش را ستوده است. اسلامی ندوشن او را «گل گلهای شعر دوران جدید» نامیده است.<sup>۴۲</sup> عبدالحسین زرین کوب می نویسد، «در باره شیوه شاعری و قالبهای فکری و بیانی پروین این اندازه می توان گفت که نشان اصالت در آن همه جا پیدا است... تنوع قالبها، مضمونهای مأخوذ از حیات هر روزینه، و شیوه مناظره پردازی بین اشیاء بیجان که مختصات عمده شعر او را رنگ تازه ای می دهد، دنیای اندیشه او را پر از شور و احساس شاعرانه نشان می دهد و این همه در کلام او از جوش فکر و از تازگی و اصالت راستین حاکی است.»<sup>۴۳</sup> سلطانی گرد فرامرزی او را «معماری زبردست» نامیده است که «از دل و جان کوشیده و جوهر لطیف روح خود را چون ارمغانی ارزنده به پارسی زبانان تقدیم کرده است، ارمغانی که با گذشت روزگار کهنه نمی شود بلکه در شمار ستونهای استوار فرهنگ ملّتی کهن جا گرفته است وی گمان جاودان خواهد ماند.»<sup>۴۴</sup> علاوه بر محققان که نقل نموده داوریهای همه آنان در این گفتار میسر نیست، گروهی از شاعران نیز در

این پنجاه سال گذشته قصاید و قطعه هایی به یاد پروین سروده اند که از آن میان چکامه های ملك الشعراء بهار و محمد حسین شهریار بخصوص نغز و خواندنی است.<sup>۴۴</sup>

\* \* \*

به نظر نگارنده، با وجود این همه ستایش و تجلیل، دقتی بیشتر در دیوان پروین اعتصامی نشان می دهد که شعر او از نقطه نظر زیبایی و فصاحت به پای آثار قدر اول شاعران قدیم نمی رسد. ثروت واژه هایی که پروین در مجموع آثار خود بکار برده است با گنج عظیم واژه های شاعرانی چون منوچهری و نظامی و خاقانی و حتی قاتنی و بهار برابری نمی کند. در قیاس با این استادان سخن، شعر پروین دارای بساطت و سهولتی است که قمتع از آن را بدون دشواری برای هر فارسی زبان کتابخوانی میسر می کند. همچنین شعر پروین اگرچه از زیور صنایع ادبی بی بهره نیست ولی از این حیث هم البته آن ظرافت و ملاحظت اشعار بزرگانی چون سعدی و حافظ را ندارد که لفظ و معنی را تا سرحد اعجاز هماهنگ و زیبا آفریده اند. همچنین باید در مرافقت با دکتر عالیشان<sup>۴۵</sup> اعتراف نمود که گفتار پروین، بخصوص پس از پایان قصه ها و مناظرات هنگامی که خود بعنوان داور رشته کلام را بدست می گیرد، گاهی به اطناب ممل انجامیده است. البته این هم هست که ذوق ادبی در روزگار ما به سلیقه غربیان گراییده است وگرچه اطناب، هر چند نزد محققان قدیم هم ممل شمرده می شده است، در اکثر دیوانهای شاعران فارسی زبان سنتی رایج بوده است و تعدادی از آثار پروین هم از این عیب جاری آن روزگاران نارغ نیست. همچنین گاهی در این ابیات نهایی موضوع مطلب عوض شده است و شاعر به پیروی از نوعی تسلسل خواطر و معانی چندین اندیشه متفاوت را بدنبال یکدیگر ردیف کرده است. در این شیوه هم باید گفت که وی تابع سنتی دیرین بوده است که نمونه آن را در مثنویهای عطار و مولانا رومی می بینیم. عطار در پایان هر حکایت خود اخذ نتیجه ای کرده و اتفاق افتاده است که بدون ملاحظه چهار چوب فکری حکایت، آن را به موضوع دیگری پیوند زده و گاهی حتی صرفاً باقتضای مناسبات لفظی حکایتی غیر مربوط آورده است.<sup>۴۶</sup>

بردیوان پروین نکته دیگری می توان گرفت که در وصف طبیعت و زیباییهای محسوس ضعیف است. قدرت خارق العاده پروین در شرح عواطف قلب و عوالم معنی است و هر جا که به وصف منظره ای طبیعی پرداخته ضعف تخیل و فقد دید زیبا شناسی خود را آشکار کرده است. وی ظاهراً تعلق قوی به اوصاف طبیعت در دیوان منوچهری داشته و در چند مورد محدود که به وصف طبیعت پرداخته نتوانسته است خود را از نفوذ صریح استاد دامغان آزاد کند. از آن جمله است قصیده « شب » که صریحاً باقتضای قصیده « شبی گیسو فرو هشته

به دامن «<sup>۴۸</sup> سروده شده است. وزن هر دو قصیده هزج مسدس متصور و قافیه هر دو حرف « ن » مسبوق به فتحه و موضوع هر دو توصیف طبیعت هنگام شب است (قصیده منوچهری تنوع موضوع بیشتری دارد و در آن سفر خیالی شاعر به طلوع آفتاب و باد و باران می کشد و سر انجام با مدح سپهسالار علی بن عبیدالله صادق پایان می یابد). صرف نظر از اشتراك مضامین و تشبیهات، در مجموع ۳۸ بیت قصیده پروین، عجز یعنی کلمه قافیه در ۲۲ بیت، قوافی منوچهری است که واژه های بالنسبه به سبك پروین غیر عادی جوشن، فلاخن، زلیفن، ترسن، ادکن، و کلمن از آن جمله است. از ۱۶ قافیه دیگر سیزده تای آن مصادر فعلی است مانند کشیدن، کردن... الخ، در حالی که منوچهری در ۶۵ بیت قصیده خود حتی يك بار هم با مصدر فعل قافیه نساخته است.<sup>۴۹</sup> شعر دوم قصیده ای است بدون عنوان در ۲۵ بیت در وصف خزان با همان وزن و قافیه قصیده « شب » و تکرار تقریباً کامل چند مصرع و اقتباس چند کلمه دیگر از قوافی منوچهری مانند قارن و بیژن.<sup>۵۰</sup> شعر سوم قطعه ای است موسوم به « نوروز » در ۱۴ بیت که در حقیقت راجع به بهار است و کلمه نوروز يك بار هم در آن نیامده است و از نظر اصطلاحات و تشبیهات پیروی از اشعار مشابه دوره های غزنوی و سلجوقی است که پروین احتمالاً ناآگاهانه تقلید کرده است و هیچ نوع تازگی و ابتکاری در آن نیست.<sup>۵۱</sup> در یافت قطعه ها و مثنویات نیز البته گاهی چند بیتی در توصیف مناظر طبیعت دیده می شود که هیچ کدام خصیصه شعری بارزی ندارد که شعر پروین را از آثار دیگران متمایز سازد. از این قبیل است چندین فقره در مثنوی « صید پریشان » و ۹ بیت آغاز مثنوی « شباویز ».<sup>۵۲</sup>

يك پدیده چشمگیر دیگر در شعر پروین يك دست بودن سبك آن از آغاز تا انجام است مثل این که قریحه شاعر از سالهای نوجوانی و حتی پیشتر<sup>۵۳</sup> تا هنگام وفاتش در ۳۴ سالگی، حرکتی افقی داشته و تقریباً هرگز نه فرو افتاده و نه به اوجی برتر گراییده است. ملك الشعراء بهار در تقریظ معروف خود این نکته را در عبارت زیر بیان کرده است: « ..عجب آن که این همه ساز و برگ و آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در يك کالبد جای داده و قبلاً در ضمیر مرکب ساخته است که گویی این اشعار همه در يك ساعت گفته شده است ». و عجیبتر آن که شعری با لحن تند و پرخاشگرانه مانند « صاعقه ما ستم اغنیاست »، مندرج در دوره دوم مجله بهار در سال ۱۳۴۰ قمری برابر با ۱۹۲۱-۱۹۲۲ میلادی است که در آن وقت پروین ۱۴-۱۵ سال داشته و چنین شعری از دختری چهارده ساله با آن لطافت و رقت عواطف الحق شگفت انگیز است.

اما این یکسان بودن شعر پروین من حیث المجموع بدین معنی نیست که تمام ۲۱۰ شعر

دیوان هم ارزش است. تعدادی از مناظرات و مثنویها و بویژه غزل « سفر اشك » به اوج فصاحت رسیده و مصداق « حدّ همین است سختدانی و زیبایی را » گشته، در حالی که تعداد افزونتری، ولو آن که در همان سیاق سخن و عوالم فکری سیر می کند و با تعبیرات خاص پروین ساخته شده است، از سطحی متوسط فراتر نرفته است. در حقیقت فقط حافظ است که هر شعرش بیت الغزل معرفت است و گرنه صعود و نزول در درجات زیبایی شعری سرنوشت همه شاعران بوده است.

تعدادی از اشعار پروین زیبایی ظاهری را با لطف معنایی بسیار دلکش و بدیع و نوظهور توأم ساخته و در شمار شاهکارهای شعر فارسی در آمده است. از این نقطه نظر مناظرات او، بجز شاید ۳ - ۴ عنوان، بدیع و اثر فکر و ابتکار شخص پروین است. همین تازگی مضامین و تمثیلات را در قصه های فراوان او می بینیم. بدین ترتیب مسلم است که پروین سهمی گرانبها و بدیع به گنجینه ادب فارسی ادا کرده است.

در باب احوال درونی و تفکرات فلسفی و اخلاقی و اجتماعی پروین در مقالات مختلف سخن گفته شده است. در این گفتار شاید اشاره ای کوتاه به این مطلب بی ثمر نباشد که بعضی پروین را بیش از آن که تا کنون گمان می رفت و در اولین نظر تشخیص می توان داد مراقب جریانها و مسائل سیاسی و اجتماعی کشور خود می دانند و معتقدند که اگر پرده را از رمز قصه ها اندکی عقب بزنیم و به جای اشیاء و جانوران و روابط و گفتگوهاشان شخصیتهای فرمانروای روز و جبر حکومت و واقعیت حوادث جاری را بگذاریم، در وجود پروین انسانی دیگر یا لااقل جنبه ای دیگر از همان انسان سابق کشف خواهیم کرد که تا کنون ندیده بودیم. در وجود پیل و مور و گل و مرغ و رویاه و نخ و سوزن چه بسا که چهره های حقیقی دیگری خواهیم یافت و حتی در وجود عنکبوت شعر « جولای خدا » خود پروین اعتصامی را باز خواهیم شناخت. "به هر تقدیر، به گمان من در اندیشه فلسفی پروین که از سوی آن همه به کار و کوشش تشویق نموده و از سوی دیگر آن قدر از قضا و قدر سخن گفته است، حتماً نباید تناقضی دید. موری که با همه سعی و همت خویش در يك چشم بر هم زدن زیر پای پیل مضمحل می شود، در حقیقت پایمال اجل محتوم شده است که در جهان خلقت احدی نمی تواند از آن بگریزد. ولی کوشش همان مور که رمز تقلای مردم رنجبر برای کسب رزق زندگی و ساختن خانه ای و جهانی بهتر است، دستور زندگی و شیوه مبارزه با زورمندان و راه آباد ساختن این عالم است. این کوشش به ثمر خواهد رسید و نباید از آن دست کشید."

عنوان این گفتار « جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی » بود که هنوز ناگفته مانده است. با آنچه گفته شد و مطالب دیگر که در این گفتار نمی گنجید، آیا باید پروین را سزاوار دانست که در سلك شاعران قدردوم زبان فارسی بشمار آید یا شاعری است کمابیش متوسط که نظایرش در هر عصری از تاریخ ادبی ایران وجود داشته و چشم انداز تاریخ ادبی ایران را فی الجمله طراوتی بخشیده اند.

با توجه به حدت ذهن و قدرت اندیشه پروین، معیار بی عیب و نقص او در سنجش شرف انسانی و اخلاق، پشتیبانی بی خلل از آن دسته ارزشهای والای فرهنگ ایران که جزء میراث نوع بشر در همه عالم محسوب است، و با توجه به زیبایی و گیرایی اندیشه هایش که بر دلها می نشیند، و سبک روان دیوانش، و نیز با توجه به انبوه قصه ها و مناظرات و قشیلاتی که وی آفریده و ادبیات ما را غنی تر ساخته است، به گمان من پروین نه تنها بزرگترین شاعر سنتی زن که یکی از برازننده ترین شاعران کسل تاریخ ادبیات فارسی است و در این قرن تنها ملك الشعراء بهار است که بر او برتری مسلم دارد. جاذبه عارف قزوینی که هنوز مسود علاقه مندی مردم ایران است در احساسات وطنی و سرود و موسیقی اوست و گرنه در هنر شاعری مقام خاصی ندارد. اشعار اشرف الدین گیلانی و میرزاده عشقی از جنبه سیاسی و بخاطر پیوستگی نزدیک آن دو با تاریخی که نسل زنده ایران هنوز از یاد نبرده است مهم و خواندنی محسوب می شود. دو شاعر نامدار دیگر این عهد ابوالقاسم لاهوتی و فرخی یزدی فقط در صورتی موفق به تسخیر دلهای مردم ایران خواهند شد که کشور ما در برابر عقیده سیاسی آنها به زانو در آید و به جبهه ملت‌های کمونیست ملحق شود. ایرج میرزا قویترین قریحه شعری این روزگار بود، ولی دریغ که این موهبت نادر را جدی نگرفت و آن را جز در چند مورد معدود، صرف ساختن هجویات و قطعات رکیکی ساخت که وسیله تفریح در مهمانیهای مذکر شمرده می شود. بخلاف همه این گروه پروین اعتصامی در هنر شاعری خود رسالتی می دیده و آن را ودیعه ای الهی می دانسته است که باید بر دوش کشیده شود و بی تزلزل و انحراف تا آخرین منزلگاه عمر حمل گردد. در ساختن اشعار مناظره وی مطلقاً بزرگترین شاعر زبان فارسی است که دست کم ۶۵ مناظره زیبا و پر معنی سروده است، در حالی که اسدی طوسی که قبل از ظهور پروین استاد بی معارض این فن شناخته می شد، تنها پنج مناظره ساخته است که ارزش هیچ کدامشان به پای مناظرات پروین نمی رسد. وی همچنین حدود چهل ردو قصیده حکیمانه به سبک و آهنگ ناصر خسرو ساخته است که در حد خود کم نظیر است. با توجه به این جمال صورت و معنی باید داوری علامه قزوینی را که او را ملكة النساء الشعراء خوانده است و

داوری دهخدا را که او را « یگانه و فرید و گوهر رخشندهء اکلیل مفاخر عصر حاضر » دانسته است، پذیرفت و با بزرگترین شاعر چند قرن اخیر ایران بهار هماواز شد که گفته است « هرگاه تنها غزل سفر اشک از این شاعرهء شیرین زبان باقی مانده بود کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات جایگاهی عالی و ارجمند بخشند...»

### یادداشتها:

۱- رك. حشمت مؤید: « بر گزیده ها، به یاد هشتادمین سال تولد پروین اعتصامی». ایران نامه، ۶/ش/۱۳۶۶/ص ۱۱۷-۱۱۸. برای شرح حال پروین رك. ابرالفتح اعتصامی: تاریخچهء زندگانی پروین اعتصامی. مجموعهء مقالات و قطعات و اشعار که بمناسبت درگذشت و اولین سال وفات خاتم پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است. ضمیمه دیوان اشعار پروین اعتصامی، چاپ ششم، ۱۳۵۳/۱۹۷۴، ص ۶-۸؛ نیز حشمت مؤید: مقدمه در زندگی و شعر و اندیشه پروین. دیوان پروین اعتصامی، انتشارات مزدا ۱۹۸۷، ص. هشت - سی و یک.

۲ - حشمت مؤید، مقدمه... (یادداشت ۱) و همو *A Nightingale's Lament. Selections from the Poems and Fables of Parvin E'tesami. Translated from the Persian by Heshmat Moayyad and A. Margaret Arent Madelung. Mazda Publishers 1985, pp. XI-XXXVIII.*

۳ - رك. مجله راهنمای کتاب، سال سیزدهم/۱۳۴۹/ص ۷۰۵-۷۱۱.

۴ - دیوان، « نغمه صبح ». ص ۲۵۵.

۵ - این پنج قطعه کوتاه و ۱۱ تك بیت در پایان دیوان تماماً زیر شماره ۲۰۷ قرار داده شده است و به حسب آن که قطعه سه بیست و یک مرتباً به ازدواجش را مجزی بشمریم یا همان شماره گذاری مدون دیوانش را بپذیریم، تعداد اشعار ۲۱۰ یا ۲۱۱ خواهد بود.

۶ - ابرالفتح اعتصامی، مجموعه... ص ۷؛

Vincent Shean, *The New Persia*. New York, 1927, pp. 255-57.

۷ - « گنج این ». دیوان، ص ۲۲۸.

۸ - « اشک بتیم ». دیوان، ص ۷۹. نباید همه اشعاری را که پروین در شکایت از پیداد پادشاهان گفته است معطوف به رضا شاه پهلوی دانست. از جمله همین شعر « اشک بتیم » در صفر ۱۳۴۰ هـ ق برابر با اکتوبر ۱۹۲۱ میلادی یعنی فقط چند ماهی پس از کودتای سرم اسفند ۱۲۹۹/فوریه ۱۹۲۱ و پنج سال پیش از جلوس رضا شاه بر تخت سلطنت سروده شده است.

۹ - « نامه به نرشیروان ». دیوان، ص ۲۵؛ « شکایت پیرزن ». دیوان، ص ۱۶۷.

۱۰ - « مناظره ». دیوان، ص ۲۴۴. نیز رك. « صاعقه ما ستم اغنیاست ». ص ۱۷۲-۱۷۴ و « ای رنجبر ». ص ۸۲-۸۴.

۱۱ - « کاروان چمن ». دیوان، ص ۱۹۷. بیت ۱۰.

۱۲ - « تیر و کمان ». دیوان، ص ۱۱۰-۱۱۱. بیت ۲۸-۳۱.

۱۳ - « هرچه بادا باد ». دیوان، ص ۲۶۱-۲۶۲. بیت ۱۴-۲۰.

- ۱۴ - « صید پریشان » . دیوان، ص ۱۷۴-۱۷۷، بیت ۵۱-۵۴.
- ۱۵ - « عیب چو » . دیوان، ص ۱۸۴-۱۸۵، بیت ۲۲-۲۳.
- ۱۶ - « گل و خار » . دیوان، ص ۲۲۳-۲۲۵، بیت ۱۲-۱۳.
- ۱۷ - « نکوشش بی خبران » . دیوان، ص ۲۵۸-۲۵۹، بیت ۲۰-۲۱.
- ۱۸ - « تاراج روزگار » . دیوان، ص ۱۰۶-۱۰۷، بیت ۱۶-۲۰.
- ۱۹ - « پیام گل » . دیوان، ص ۱۰۳.
- ۲۰ - « بنفشه » . دیوان، ص ۹۵. مقایسه شود با ابرعبداللہ رودکی، نشریه دولتی تاجیکستان ۱۹۵۸، ص ۴۵۲.
- ۲۱ - « جولای خدا » . دیوان، ص ۱۱۷-۱۲۰. مقایسه شود با منطق الطیر عطار، بکرشش دکتر گهرین، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۲۲ - « روش آفرینش » . دیوان، ص ۱۵۰-۱۵۱.
- ۲۳ - « من چه دائم کان طیب اندر کجاست / من شناسم يك طیب آن هم خداست »  
« عشق حق » . دیوان، ص ۱۸۱، بیت ۲۹.
- ۲۴ - « هر گلی علت و عیبی دارد / گل بی علت و بی عیب خداست »  
« گل بی عیب » . دیوان، ص ۲۱۶، بیت ۲۶.
- ۲۵ - « بطف حق » . دیوان، ص ۲۳۶، بیت ۶۳.
- ۲۶ - « علی دشتی: قلمرو سعدی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۹۴.
- ۲۷ - « گلستان سعدی، باب سوم: « در فضیلت قناعت » (حکایت ۲۲).
- ۲۸ - برای نمونه چند بیتش نقل می شود از دیوان ناصر خسرو، بتصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران ۱۳۵۴ (رقم اول رقم قصیده است و دومی شماره بیت):
- |  |   |
|--|---|
| ای آن که دین تو بخریدم به جان خویش       | از جسور این گروه خزان باز خسر مرا (۳۹/۶)          |
| هر که چون خسر فتنه خواب و خورد است       | گر چه مردم صورت است آن هم خراست (۱/۱۶)            |
| کسینه معبیتند دیوانت یکسر                | که تو خسر نه هم گوشه بستمعینی (۳۶/۹۸)             |
| بی بهره چرا مانده ست این جان تو زین تن   | بسی دانش و تمییز همانند یکی خسر (۱۹/۵۹)           |
| مستان سخن گزاره و چونستان                | گسر خسر نه ای مکن گمر نالین (۳۶/۴۱)               |
| اگر چون خر به خور مشغولی و طاعت نمی داری | قبا پنکن که در خود تو را از صد قبا پالان (۲۷/۱۳۶) |
| بسی امل انسد این خزان ز دانه تو          | سردمی از کساه ودانه یا اهل                        |
| چون ز ستوری به مردمسی نشری               | ای پسر و از خسری بسسرون نچلی (۳۸-۳۷/۱۳۵)          |
- ناصر خسرو مردم عرام یا مخالف خود را نه فقط خر بلکه انواع دیگر چاربا و حیران نیز لقب داده است.
- ۲۹ - راجع به حکایات مستهجن و الفاظ رکبک در مثنوی مولانا رومی رک. عبدالحمید زین کوب: سوزنی، جلد اول، تهران ۱۳۶۴، مقاله ۱۷۸ / ص ۳۲۶ - ۳۲۸؛ راجع به طنز و هزل بطور کلی رک. علی اصغر حلیمی: مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۰ - راجع به استفاده « ملك الشعراء بهسار از این شیوه، رک. حشمت مزید: « هزل و طنز و شوخی در شعر بهسار. ایران



نامه، سال پنجم / شماره ۴/۱۳۶۶/ص ۵۹۶-۶۲۴. در میان معاصران، هیچ نویسنده و شاعری در این فن به پای ذبیح بهروز که با هدنهای انتقادی دقیق و مشخصی قصه های رکیک با الفاظ مستهجن ساخته است نمی رسد. رك.

Paul Sprachman, "Behrūz." *Encyclopaedia Iranica*, Vol IV, Fascicle I, P. III ff.

۳۱- برای نمونه رك. علی دشتی: قلمرو سعدی، فصل یازدهم، «گلستان» ص ۲۲۷-۲۷۶، و انتقادی بر قلمرو سعدی

و پاسخ بدان، همان کتاب، چاپ سوم ص ۵-۱۳.

۳۲- الهی نامه، بتصحیح قزاد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۸۵.

۳۳- ابرالفتح اعتصامی، مجموعه...، ص ۷ (رك. یادداشت ۶).

۳۴- M. Ishaque, *Islamic Culture*, Vol. 18/1943, No. 1, P.49.

۳۵- شی آن (Vincent Sheean): ایران نوین، ص ۲۵۷ (رك. یادداشت ۶).

۳۶- «به باغ نظم»، دیوان، ص: سی و هشت.

۳۷- «این قطعه را برای سنگ مزار خود سروده ام»، دیوان، ص ۲۷۲.

۳۸- «نامه آقای شیخ محمدخان کزویی»، مجموعه مقالات...، ص ۱۹-۲۲

۳۹- مجموعه مقالات...، ضمیمه چاپ ششم، ص ۷۴.

۴۰- محمد تقی بهار ملك الشعراء، دیباچه دیوان پروین اعتصامی، ص ید (در چاپ ۱۹۷۸ دیوان که انتشارات مزدا در

ایالات متحده امریکا چاپ کرد این مقدمه حذف شده است).

۴۱- سمید نفیسی، مجله پیام نو، سال اول/شهریور ۱۳۳۳/ص ۹۸-۱۰۴.

۴۲- محمد علی اسلامی ندوشن، جام جهان بین، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۴۳- عبدالحسین زرین کوب: دفتر ایام، مجموعه گفتارها، اندیشه ها، و جستجوها، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۹-۶۰-۶۲.

۴۴- علی سلطانی، «شهر اندیشه های پروین»، مجله نگین، شماره ۱۱۰/سال ۱۳۵۳/ص ۱۷-۱۸.

۴۵- رك. مجموعه مقالات...، قسمتهای دوم و سوم، ص ۳۱-۴۸.

۴۶- Leonardo P. Alishan, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 47/No.1/1988/

P.66 (Review)

۴۷- نمونه این تبدیل موضوع سخن در حکایات و گاهی سستی پیوند آنها پنجمین حکایت از مقاله نهم الهی نامه

است در ذکر شقیق بلخی که روزی راجع به توکل سخن می گفت و نقل نمود که خود فقط با يك درم در جیب به زیارت کعبه

رفته و برگشته است بی آن که حتی به آن يك درم نیاز باشد. جوانی گرم رو به او نکته می گوید که تو اگر توکل داشتی آن

يك درم را چرا در جیب نهادی؟ عطار به دنبال این قصه ۵ بیت آورده که دو بیت پایان آن را نقل می کنم:

عجب کارا که آن درویش سازد      که گلگونه ز خون خویش سازد

عجب کارا که تا مرده نگرود      بسر او يك پیرهن پرده نکرود

ذکر «پیراهن» در بیت اخیر ذهن شاعرا از اندیشه توکل منحرف و به حکایت بعد (شماره ۶) منتقل کرده است و آن قصه

دیوانه ای است که از خدا کرباس می خراست و خطاب از حق آمد که به تو کرباس می دهم اما برای کفن نه برای

جامه. دیوانه عاقل به شوخی پاسخ می دهد که من داتم تو را ای بنده پرورد.

که تا اول شیرد مرد عساجز      تو ندهی هیچ کرباسیش هرگز

بباید مرد اول منلس و عرد      که تا کرباس باید از تو درگور

پس از این عطار ده بیت دیگر ساخته و در طی آن از مضمون کشته به مضمون خون، و از خون کشته به خون زن و تبدیل آن به شیر و این که خون خوردن همانا با مکیدن شیر مادر آغاز می شود، و سپس به مضمون سرنگون بودن آدمی در خاک و خون و از این دو عنصر سرشته بودن و سپس به لزوم خون خوردن یعنی درد و رنج خرواستن پرداخته و این جا حکایت هفتم را در باره دیرانه ای آورده که می گریست. پرسیدند چرا می گری؟ گفت تا شاید خدا را دل بر من بسزد. یکی گفت که خدا دل ندارد و دیرانه به اثبات این مطلب که نه تنها دل بلکه همه چیز از خداست پرداخت، و این بحث همچنان ادامه می یابد و به اندیشه ای دیگر پیوند می خورد. رک. الهی نامه، بتصحیح فزاد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۱۷-۱۱۸. و خلاصه این حکایات در: بدیع الزمان فروزانفر: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۰، ص ۱۸۲-۱۸۴. گفتار استاد فقید فروزانفر را در بحث مقدماتی همان کتاب، آن جا که روش عطار را معرفی می کند (ص ۹۷-۹۸)، برای استفاده خوانندگان نقل می کنم:

« روش عطار در ترتیب مقالات الهی نامه این است که در آغاز هر مقاله سزالی پسر و جراب پدر را مطرح می کند و پس از آن از گفته پدر بناسبت جواب حکایتی می آورد و غالباً بلکه بطور کلی پس از این قسمت مطلب عرض می شود و شیخ امروز دیگر را در نظم می کشد و باقتضای سخن حکایتی نقل می کند که گاه نتیجه آن با مطلبی که حکایت را بتناسب آن آورده است ربط جلی و پیوند روشنی ندارد و گاه ترتیب مطالب و حکایات بصورتی است که خواننده تصور می کند یا بیقین می بیند که شیخ حکایتها را پیشتر ساخته و سپس برای پیوستن آنها به یکدیگر ابیاتی که (مانند تخلص است در قصائد مدح) گنجانیده و بصورت آنها را به شکل يك مقاله و در سیاق گفتار واحد درآورده است و به همین سبب جهات انتقال شیخ را از مضمونی به مضمون دیگر با تأمل بسیار و بدشرازی می توان توجیه نمود... »

۴۸- دیوان منوچهری دامغانی، بگوشش دکتر محمد دبیر سیاهی، تهران ۱۳۴۷، ص ۶۲-۶۶.

۴۹- در قصیده « شب و پروین با وجود کوششی که برای حفظ مضامین ادبی به شیوه منوچهری کرده است گاهی به سطحی که در عرف قدما نازل و مبتذل شمرده می شود فرو افتاده است:

به کنج لانه مرد آرامگه ساخت	شسته آزرده از دانه کشیدن
به رسم و راه دیرین داد چربان	در آغل گوسفندان را نشیمن...
لحاف پیروان را پساوگی مانند	که نتوانست نخ کردن به سوزن...

دیوان، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۵۰- دیوان، شماره ۳۳، ص ۵۱-۵۲.

۵۱- « نرووز »، دیوان، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۵۲- « صید پریشان »، دیوان، ص ۱۷۵-۱۷۷؛ « شباویز »، دیوان، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۵۳- بتقریب علامه دهخدا، لغت نامه، قبل و پروین اعتصامی « وی از حدود هفت سالگی، و به تصدیق سید نصر الله

تقریب (بتقریب بهار در مجموعه مقالات... ص ۵۷-۵۸) از سن هفت سالگی شعر می گفته است.

۵۴- Margaret Madelung, *A Nightingale's Lament....*, Commentary, P.215

۵۵- L. Alishan (No.45), P P.65-66

۵۶- دیباچه دیوان پروین اعتصامی، ص: ید.

## بعد التحریر

در تشخیص جایگاه پروین اعتصامی چند نکته زیر را برای توضیح اندیشه و برداشت خود بر متن مقاله می افزایم.

۱- اگر صرفاً برای تسهیل گفتگر و بررسی، مجموع شاعران فارسی را از نظر عظمت مقام شاعری به پنج طبقه فرضی تنسیم کنیم و فردوسی و خیام و نظامی و مولانا و سعدی و حافظ را ستارگان قدر اول این آسان بشناسیم و طبقه اول محسوب داریم، پروین اعتصامی در زمره شاعران طبقه دوم خواهد بود که از رودکی گرفته تا بهار میان بیست تا بیست و پنج شاعر معروف را در بر می گیرد. این سخن بدان معنی نیست که این شاعران همه هم وزن و در ترازوی تاریخ همسنگ یکدیگرند. بدیهی است که در میان این گروه - و هر گروه مفروض دیگر - درجات کهنتری و مهتری بسیار است. چه، نه از حیث قدرت سخنوری و عظمت اندیشه یا یکدیگر برابرد و نه در علائق معنری و رشته های شاعری یکسان و همراه هستند. شرایط سیاسی و اجتماعی آنها متفاوت بوده است و قریحه و حجم کار و کیفیت و ارزش آثارشان نیز مختلف است.

۲- با وجود همه ستایشی که جمعی از شاعران و استادان ادب از پروین کرده اند و رقت معانی و لطافت احساس و انجام سخن و ابتکار تمثیلات نغز را در شعر او ستوده اند، داوری در باب او آسان نیست. این مبحث محقق تازه گشوده شده است و مجال مرشکافی و سنجشهای متباین در آن فراوان است.

نخستین خار تردید که در این داوری به ذهن می خلد ناشی از این واقعیت است که پروین دانشمندی بزرگ نبوده است. درست است که دانشمندی شرط سخن آفرینی نیست، ولی آسیبی هم بدان نمی رساند، خاصه اگر به یاد آوریم که سخنراییان بزرگ، با دست کم اکثرشان، هاری سنگین از فرهنگ و دانش بر دوش می کشیده اند. وقتی که شاعرانی نظیر بهار و دهخدا، با آن که حتماً دریای معرفت بوده اند، جایگاهی در طبقه دوم و قدر دوم از جلال شاعری داشته باشند، دشوار می نماید که پروین را هم طراز آنان و منسوب به همان طبقه دوم بشناسیم. اما از سویی دیگر در این هزار سال سخنورانی ممتاز هم چون فرخی سیستانی داشته ایم که از دانشهای عصر خود بهره ای چندان عظیم نبرده بوده اند ولی در شعر فارسی استاد مسلم شناخته شده اند و در تمام قرون خراتندگان فارسی زبان را شیفته کلام خود کرده اند. هر چند مقام علمی پروین و تسلط او بر زبان و دانشهای سنتی قابل سنجش با نظائر سنتی و خاقانی و بهار نیست، ولی وی از فرهنگ روزگار خود بهره ای سرشار داشته است و مهتر آن که معنی زندگانی یک انسان بزرگ را عمیقاً درک کرده بوده است.

۳- هنگام باز نگری به آثار شاعران قدیم نباید فراموش کنیم که در عصر ما به علل گوناگون معیار قضاوت نیک و بد در شعر دستخوش دگرگونی شده است. نفوذ ادبیات مغرب زمین، چاپ انتقادی دیوانهای بسیار، و تحقیق و مرشکافیهای دانشمندان در صدها و هزارها مقاله و کتاب در طی ۵۰ - ۶۰ سال گذشته، محک آزمایش شعر را دقیقتر و به واقعیت نزدیکتر ساخته است. در نتیجه این تحول گروهی از «اکابر کردتکشان» شعر قدیم از کرسی عزت و جلال که قرنهای بر آن جالس بوده اند فرو افتاده اند. یک نمونه بارز این شاعران بدفرجام عنصری بلخی است که تا چند دهه پیش از این مقام شامخی داشت و حتی بدیع الزمان فروزانفر با آن ذهن وفاد و احاطه خارق العاده به لغت شعر و ادب در وصف او می گفت «بزرگترین استاد قصیده پرداز و مدح سرای قرن پنجم بلکه زبان فارسی است و تاکنون بدین پایه و مابه در جزالت لفظ و رشاقت سبک، هیچ یک از شعرای قصیده سرا... نتوانسته اند قصیده ای انشا کنند» (سخن و سخنوران، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱۲)، و سالها بعد شفیعی کدکنی، خلف صلق همان دانشمند گرانقدر، در تحقیق صور خیال در شعر عنصری، بیرحمانه او را به تازیانه انتقاد خود و خمیر کرده می نویسد «عنصری بی گمان یکی از ضعیف ترین گویندگانی است که به علت نداشتن دید شعری و تجربه حسی کوشیده است اندیشه و تأمل خود را دو جبهتی به فعالیت وا دارد که پریشانی بشمار رود برای آن ضعف تخیل و عدم استعداد بر خلق تصاویر شعری و نیز «... از نظر ناقد امروز که شعر را در حوزه زندگی و

جایگاه پروین اعتصامی...  
تجربیات حسی زندگی، در هر روزگاری، می نکرد عنصری به هیچ روی شاعر بحساب نخواهد آمد...» (صور خیال در شعر  
فارسی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۴۲۰ و ۴۳۰).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی